



الویت "لیبرالیسم قانون سالار"

دموکراسی؛ جهان گسترده ی اسلام و خاورمیانه (۴)

جمعه ۲۹ دی ۱۳۸۵ - Friday 19 January 2007

• لیبرال دمکرات

• فرید ذکریا / برگردان : امیرحسین نوروزی

• راه دموکراسی

بیشتر کار اصلاحات در خاورمیانه باید بر عهده ی ملت‌های منطقه باشد. هیچ کس نمی تواند بدون جستجو، تلاش و موفقیت خود مردم منطقه کاری کند که دموکراسی، لیبرالیسم، یا سکولاریسم در این جوامع ریشه بگیرد. اما غرب و بخصوص ایالات متحده می توانند کمک‌های بزرگی بکنند. ایالات متحده قدرت غالب خاورمیانه است؛ همه ی کشورهای منطقه روابط خود را با واشینگتن حیاتی ترین رابطه ی خود می دانند. نفت، پیوندهای استراتژیک، و رابطه ی منحصر به فرد آمریکا و اسرائیل دخالت آمریکا را حتمی می کند. واشینگتن به کمک‌های خود به حکومت مصر، محافظت از پادشاهی عربستان، و سرپرستی مذاکرات اسرائیلیها و فلسطینیها ادامه خواهد داد. سوال واقعاً این است که آیا نباید در عوض چیزی از آنها بخواهد؟ (۱) با تحت فشار نگذاشتن این حکومتها، ایالات متحده آگاهانه تصمیم خواهد گرفت که اجازه دهد همه چیز همانگونه که هست باقی بماند - یعنی ارجح دانستن ثبات. این هدفی است ارزنده، جز آنکه اوضاع کنونی خاورمیانه سخت بی ثبات است. حتی از دیدگاه استراتژیک نیز منافع امنیتی فوری آمریکا ایجاب می کند که حکومت‌های خاورمیانه کمتر مستعد پرورش جنبش‌های افراطی و تروریستی باشند.

در ابتدا غرب باید تشخیص دهد که دست کم فعلاً به دنبال دموکراسی در خاورمیانه نیست. ما به دنبال لیبرالیسم قانون سالار هستیم که چیزی است کاملاً متفاوت. اگر اهداف فوریمان را شفاف کنیم در واقع دستیابی به آنها را آسان تر کرده ایم. حکومت‌های خاورمیانه خوشحال می شوند وقتی متوجه شوند آنها را مجبور نخواهیم کرد که همین فردا انتخابات برگزار کنند. آنها کمتر خوشنود می شوند وقتی بدانند پیوسته آنها را در مورد مسائل متعدد دیگر تحت فشار قرار خواهیم داد. حکومت سعودی باید بیشتر تلاش کند تا به حمایت‌های دولتی و غیر دولتی خود از اسلام افراطی خاتمه دهد، چیزی که حالا دومین صادرات عمده ی آن کشور به دنیا شده است. اهمیتی ندارد اگر این کار خوشایند مدافعان آزادی بیان مطلق نباشد. آنها باید بر رهبران مذهبی و آموزشی خود افسار بزنند و مجبورشان کنند تا از بازی کردن با افراط گری دست بردارند. در مصر ما باید از حسنی مبارک بخواهیم تا کاری کند که مطبوعات دولتی از رجزخوانی‌های ضد آمریکایی و ضد یهودی خود دست بردارند و خود را به روی دیگر خواسته های کشور باز کنند. برخی از این خواسته ها از چیزهایی که اکنون می شنویم بدتر، ولی برخی دیگر بهتر خواهند بود. از همه مهمتر آنکه مردم این کشورها کم کم درباره ی مسائلی صحبت خواهند کرد که واقعاً به آنها مربوط است - نه فقط وضعیت اورشلیم و سیاست‌های آمریکا در خلیج [فارس] بلکه همچنین درباره ی حکومت‌هایی که خودشان تحت آنها زندگی می کنند و سیاستی که با آن مواجهند.

اسرائیل برای بیشتر جهان عرب بهانه ای بزرگ شده است، راهی برای اینکه حکومتها توجه عمومی را از ناتوانی خود منحرف کنند. کشورهای دیگر هم در سیاست خارجی خود اختلاف دارند، مثل چین و ژاپن، ولی آنها این کیفیت بعضاً مسموم نفاق اسرائیل و اعراب را ندارند. مبارزه با اشغال کرانه ی غربی و نوار غزه توسط اسرائیل به آرمان بزرگ جهان عرب تبدیل شده است. اما این آرمان حالا واقعیتی است که نمی توان آن را نادیده گرفت، هرچند که حکام بهانه جوی عرب به آن دامن می زنند. شبکه ی الجزیره و اتاق‌های گپ اینترنتی یک راه ارتباطی جدید در خاورمیانه گشوده اند. و همه ی صحبت‌های آنان در مورد بدبختی فلسطینیها است. اگر به این موضوع توجه نشود اهمیت آن هر روز بیشتر خواهد شد و روابط آمریکا را با تمام جهان اسلام آلوده خواهد کرد، و بدون شک اسرائیل را در ناامنی همیشگی فرو خواهد برد. ایالات متحده باید به حمایت سرسختانه خود از امنیت

اسرائیل ادامه دهد. اما همچنین باید دست به کاری بزند که بیشترین نفع را برای هر سه طرف آمریکا، اسرائیل، و فلسطینیها دارد، یعنی سخت پافشاری کند تا طرفین به توافق برسند، توافقی که برای اسرائیل امنیت و برای فلسطینیها یک کشور پایدار فراهم می کند. صلح بین اسرائیل و فلسطینیها مشکل نابسامانی اعراب را حل نخواهد کرد، ولی برخی از کشمکشهای شدید میان جهان عرب و غرب را فرو خواهد نشاند.

راه حل پایدارتر، اصلاحات سیاسی و اقتصادی است. اصلاحات اقتصادی اساسی است و باید در اولویت قرار گیرد. اگرچه مشکلات خاورمیانه فقط اقتصادی نیست، اما شاید راه حل آنها در اقتصاد نهفته باشد. چنانکه دیده ایم، حرکت به سوی سرمایه داری مطمئن ترین راه برای ایجاد یک دولت محدود و پاسخگو و یک طبقه متوسط واقعی است. و درست مثل اسپانیا، پرتغال، شیلی، تایوان، کره جنوبی و مکزیک، اصلاحات اقتصادی در خاورمیانه می تواند تأثیرات سیاسی بر جای گذارد. اصلاحات اقتصادی یعنی شروعی برای حاکمیت واقعی قانون (سرمایه داری محتاج قرار داد است)، گشودگی به روی دنیا، دسترسی به اطلاعات، و شاید مهمتر از همه گسترش یک طبقه ی صاحب کسب و کار. اگر با صاحبان کسب و کار در جهان عرب صحبت کنید می بینید که آنها خواهان تحول نظام کهن هستند. آنها از گشودگی، از مقررات، و از ثبات منتفع می شوند. آنها می خواهند جامعه شان بجای آنکه در باند بازی و جنگ گرفتار باشد مدرنیزه شود و پیشرفت کند. آنها به جای توهّم ایدئولوژی به دنبال واقعیت پیشرفت مادی هستند. در خاورمیانه امروز بسیاری کسانی که یکسره در رؤیاهای سیاسی غرق شده اند و انگشت شمارند کسانی که به طرحهای عملی علاقه نشان دهند. به همین علت است که همان طور که وینستون چرچیل در مورد منطقه ی بالکان می گوید، خاورمیانه بیشتر تولید کننده ی تاریخ است تا مصرف کننده ی آن.

البته یک طبقه ی سوداگر غالب در خاورمیانه وجود دارد، اما موقعیت خود را مدیون نفت یا ارتباط با خانواده ی سلطنتی است. (۲) ثروت این طبقه فئودالیستی است نه کاپیتالیستی، و تأثیرات سیاسی آن هم فئودالی باقی می ماند. یک طبقه ی سوداگر کار آفرین واقعی مهمترین نیروی واحد برای تحول در خاورمیانه خواهد بود که همه ی نیروهای دیگر را به دنبال خود می کشد. اگر فرهنگ مهم باشد، خاورمیانه تنها منطقه ای است که فرهنگ به آن کمک می کند. فرهنگ عرب طی هزاران سال مملو از معامله گران، بازرگانان و سوداگران بوده است. بازار احتمالاً کهن ترین نهاد خاورمیانه است. اسلام نیز در طول تاریخ سخت پذیرای تجارت بوده است و پیامبر اسلام خود نیز تاجر بود. در نهایت اینکه نبرد برای اصلاحات تنها نبردی است که خاورمیانه ایها باید خود آن را انجام دهند، و به همین علت است که باید گروههایی در این جوامع باشند که هم مدافع اصلاحات سیاسی و هم اقتصادی باشند و هم از این اصلاحات منتفع شوند.

این اندیشه آنچنان که به نظر می رسد اندیشه ای خیالی نیست. از همین حالا جرقه هایی از فعالیتهای اقتصادی واقعی را می توان در بخشهایی از خاورمیانه مشاهده کرد. اردن به عضویت سازمان تجارت جهانی درآمده، یک موافقتنامه ی تجارت آزاد با ایالات متحده امضاء کرده، و صنایع کلیدی را خصوصی کرده است و حتی خواهان مبادلات تجارت مرزی پریسک با اسرائیل است. عربستان سعودی به دنبال عضویت در سازمان تجارت جهانی است. مصر در راه اصلاحات پیشرفتهایی هر چند اندک کرده است. در میان کشورهای نفتی، بحرین و امارات متحده ی عربی تلاش میکنند تا به وابستگی خود به نفت خاتمه دهند. دومی که بخشی از امارات متحده است، از هم اکنون درآمد نفت را به هشت درصد از تولید ناخالص داخلی خود کاهش داده و اعلام کرده است می خواهد به یک مرکز بازرگانی و بانکی تبدیل شود - یعنی «سنگاپور خاورمیانه» (و مناسب خواهد بود که تساهل سنگاپور را با اقلیتهای قومی و مذهبی سرمشق خود قرار دهد). حتی عربستان سعودی هم می داند که اقتصاد نفتی اش برای هر سه جوان آن کشور که وارد بازار کار می شوند تنها می تواند یک شغل ایجاد کند. در الجزایر، رییس جمهور عبدالعزیز بوتفلیقه تشنه ی سرمایه گزاری خارجی برای بازسازی اقتصاد اسفبار خود است.

اگر بتوان فقط یک کشور را انتخاب کرد و آن را برای اصلاحات سخت تحت فشار قرار داد، آن کشور باید مصر باشد. اگرچه اردن حاکم مترقی تری دارد و عربستان سعودی به دلیل نفتش حیاتی تر است، اما مصر مرکز روشنفکری جهان عرب است. اگر این کشور از نظر سیاسی و اقتصادی پیشرفت کند قوی تر از هر مقاله و سخنرانی نشان خواهد داد که اسلام با مدرنیته سازگار است و اعراب می توانند در دنیای امروز کامیاب شوند. در شرق آسیا، موفقیت اقتصادی ژاپن یک نمونه ی قدرتمند شد که سایر کشورها در منطقه به آن نگاه کردند و در پی آن رفتند. خاورمیانه هم به یک نمونه موفقیت در منطقه نیاز دارد.

یک کشور دیگر را احتمالاً می توان برای این نقش در نظر گرفت و آن عراق است. قبل از آنکه عراق بازیچه ی خودبزرگ بینی صدام شود، یکی از پیشرفته ترین، باسوادترین و سکولارترین کشورهای منطقه بود. این کشور نفت دارد، ولی از آن مهمتر آب دارد. عراق سرزمین یکی از قدیمی ترین تمدنهای رودخانه - دره ای جهان است. پایتخت آن، بغداد موطن یکی از عجایب هفت گانه ی باستانی، یعنی باغهای معلق بابل، است و طی هزاران سال شهری مهم بوده است. عراق در دهه ی 1950 کشوری بود با یک جامعه ی مدنی بسیار توسعه یافته و با مهندسان، پزشکان، و معماران که بسیاری از آنان زن بودند. اگر ایالات متحده در یک پروژه ی بلند مدت و جدی کشورسازی در عراق درگیر شود، عراق کاملاً می تواند اولین کشور مهم عربی شود که فرهنگ عرب را با پویایی اقتصادی، تساهل مذهبی، سیاست لیبرالی، و یک نگرش مدرن به جهان ترکیب کند. و سپس موفقیت مسری است.

تاماس اونیل، سیاستمدار زبردست و رییس سابق کنگره ی آمریکا، یک بار گفت که سیاست همه اش محلی است. سیاست خشم هم چنین است. سرخوردگی اعراب مربوط به برخورد تمدنها یا ظهور مک دونالد یا سیاست خارجی سلطه جویانه ی ایالات متحده نیست. این سرخوردگی واکنشی است به زندگی تحت حکومتهای سرکوبگر و دلیل، یک زندگی بدون حق اظهارنظر سیاسی. و آنها آمریکا را به علت حمایت از این حکومتها مقصر می دانند.

آنهایی که فکر می کنند این مشکل منحصر به جهان عرب است یا اینکه اعراب هیچگاه تغییر نخواهند کرد به یاد بیاورند که بیست و پنج سال پیش خصمانه ترین اعتراضات ضد آمریکایی در کشورهای نظیر شیلی، مکزیک و کره ی جنوبی به وقوع می پیوست. علل آن هم مشابه بود: مردم از حکومتهایی که بر آنان حکم می راندند بدشان می آمد و ایالات متحده را حامی این حکومتها می دانستند. سپس این دیکتاتورها سیاست لیبرالیزاسیون را در پیش گرفتند، زندگی مردم بهبود یافت، اصلاحات اقتصادی به وقوع پیوست، و به دنبال آن گشودگی دموکراتیک آمد. نتیجه آنکه احساسات ضد آمریکایی به اعتراضات عادی آمریکایی کردن فرهنگشان تقلیل یافته است. اگر در آینده اعتراضات خیابانی علیه مک دونالد تنها احساسات ضد آمریکایی باشد که باید از آنها نگران باشیم، در آن صورت خاورمیانه در واقع پیشرفت کرده است.

• نظم عالی

گسترده شدن دموکراسی سخت است. اما به معنای آن نیست که غرب و بخصوص ایالات متحده از تلاش برای کمک به نیروهای دموکراسی لیبرالی دست بردارد. به معنای آن هم نیست که کورکورانه حکومتهای اقتدارگرا را بپذیریم، تنها به این دلیل که مناسب ترین جایگزین در میان جایگزینهای بد هستند. اما به معنای آن است که قطعاً یک ظرافت و پیچیدگی وجود دارد. در دهه ی گذشته در موارد بسیاری که با عجله به کشورها فضا آورده ایم تا انتخابات برگزار کنند نتایج معکوسی به بار آمده است. در کشورهایی مثل بوسنی که ظرف یک سال پس از توافقی صلح دیتون مردم به پای صندوقهای رأی رفتند، انتخابات فقط دقیقاً نیروهای قومی وحشتناکی را تقویت کرد که کاری کردند تا ساختن یک دموکراسی لیبرال اصیل سخت تر شود. جنایتکاران قومی در قدرت باقی ماندند، رفقای خود را در دادگاهها بر سر کار آوردند، و پلیس را قدرتمند کردند. نظام ثابق همچنان پا برجاست و تحول حقیقی را چند سال یا شاید چند دهه به تأخیر انداخته است. در تیمور شرقی و افغانستان یک دوره ی طولانی تر دولت سازی ثمربخش بوده است. به طور کلی یک دوره ی پنج ساله گذر، اصلاحات سیاسی، و توسعه ی نهادی باید قبل از برگزاری یک انتخابات چند حزبی ملی وجود داشته باشد. این دوره در کشوری مثل عراق با تفاوتی شدید منطقه ای، قومی یا مذهبی حیاتی است. به این ترتیب تضمین می شود که پس از اینکه نهادهای مدنی، دادگاهها، احزاب سیاسی و اقتصاد شروع به فعالیت کردند، انتخابات برگزار می شود. در اینجا هم مثل همه ی مسائل زندگی زمان بندی مهم است.

اگرچه به راحتی می توان انتخابات را به یک کشور تحمیل کرد، اما پیش بردن یک جامعه به سمت لیبرالیسم قانون سالار مشکل تر است. فرآیند لیبرالیزاسیون و دموکراتیزاسیون واقعی که انتخابات تنها یک قدم از آن است، فرآیندی است تدریجی و بلند مدت. با توجه به این واقعیت، دولتها و سازمانهای غیر دولتی از سلسله اقدامات فزاینده ای در کشورهای در حال توسعه حمایت می کنند که منجر به تحکیم لیبرالیسم قانون سالار می شود. «مؤسسه ی ملی دموکراسی» از بازارهای آزاد، جنبشهای مستقل کارگری، و احزاب سیاسی حمایت می کند. «آژانس آمریکایی توسعه ی بین المللی» به دستگاههای مستقل قضایی کمک مالی می کند. اما در نهایت انتخابات همه چیز را کنار می زند. اگر کشوری انتخابات برگزار کند، واشینگتن و بقیه ی جهان با دولت برآمده از آن بسیار مدارا می کنند، همچنان که در مورد یلتسین در روسیه، آقایف در قزاقستان، و کارلوس منم در آرژانتین چنین کردند. در عصری که تصویرها و نمادها حاکمند، برگزاری انتخابات را به راحتی می توان بر روی فیلم ضبط کرد. اما چگونه می توان حاکمیت قانون را از تلویزیون پخش کرد؟ به هر حال پس از برگزاری انتخابات نیز زندگی ادامه دارد، بخصوص برای مردمی که در آنجا زندگی می کنند.

برعکس، نبود انتخابات آزاد و عادلانه را باید تنها یک نقص واحد دانست و نه تعریف استبداد، انتخابات یک مزیت مهم در اداره ی یک کشور است، ولی نه تنها مزیت آن. موضوع مهمتر این است که در مورد دولتها با معارهای مرتبط با لیبرالیسم قانون سالار قضاوت شود. آزادیها و حقوق اقتصادی، مدنی، و مذهبی مهمترین مؤلفه های خودمختاری و شأن انسانی اند. اگر دولتی با دموکراسی محدود پیوسته این آزادیها را گسترش دهد، نباید برچسب دیکتاتوری به آن زد. علی رغم آنکه کشورهایی نظیر سنگاپور، مالزی، اردن و مراکش گزینه های سیاسی محدودی در اختیار شهروندانشان قرار می دهند، اما محیط بهتری را در مقایسه با حکومتهای دیکتاتوری عراق و لیبی یا دموکراسیهای غیر لیبرالی ونزوئلا، روسیه و غنا برای زندگی، آزادی، و شادی شهروندانشان فراهم می کنند. فشار سرمایه داری جهانی می تواند فرآیند لیبرالیزاسیون را به پیش ببرد، همچنان که در چین چنین کرده است. بازار آزاد و اخلاقیات می توانند در کنار هم باشند.

سخت ترین کار اقتصادی انجام اصلاحات در کشورهایی است که درآمد آسان دارند. مشخص شده است که

گرفتن آنها از درآمد راحتشان تقریباً غیر ممکن است. بانک جهانی در 2002 یک الگوی بالقوه بدیع را در کشور چاد در آفریقای مرکزی به صورت آزمایشی آغاز کرد. چاد ذخایر نفتی بزرگ دارد، اما شرکتهای خارجی به دلیل بی ثباتی سیاسی آن در سرمایه گذاری بزرگ برای استخراج و انتقال نفت احتیاط به خرج می دادند. بانک جهانی موافقت کرد که پادرمیانی کند، پروژه را مورد لطف خود قرار دهد، و به دولت وام دهد تا با مشارکت یک شرکت چند ملیتی به رهبری اکسون موبیل نفت را استخراج کند. اما شرایط مشخصی را هم تعیین کرد. مجلس چاد باید قانونی را تصویب می کرد که تضمین کند 80 درصد درآمدهای نفت صرف بهداشت، آموزش، و امور زیر بنایی روستایی، 5 درصد صرف مناطق اطراف چاههای نفت، و 10 درصد در حساب ثالثی برای استفاده ی نسلهای آینده واریز شود. 5 درصد باقی مانده را هم دولت می توانست مطابق میل خود خرج کند. برای اطمینان از اینکه این سیستم در عمل هم کار می کند، بانک جهانی الزام کرد که تمام درآمدهای نفت در یک حساب برون مرزی ریخته شود که یک کمیته ی ناظر مستقل (متشکل از برخی شهروندان برجسته ی چاد) آن را اداره می کند. هنوز خیلی زود است که بگوییم آیا این الگو کارآمد است یا نه، اما اگر موفق شود می توان آن را در جاهای دیگر هم استفاده کرد. این روش حتی در کشورهایی هم که به کمک بانک جهانی نیاز ندارند می تواند تأثیری نمایشی برای دیگران داشته باشد. الگوی چاد می تواند روشی را پیش رو قرار دهد که به وسیله ی آن درآمدهای منابع طبیعی، به جای مصیبت فعلی، یک موهبت برای کشورها باشد.

دست آخر اینکه ما نیاز به احیای قانون سالاری داریم. یکی از تأثیرات تأکید بیش از حد بر دموکراسی محض این است که در کشورهای در حال گذر تلاش اندکی برای ایجاد ساختارهای بدیع و سازنده صورت می گیرد. قانون سالاری، آن طور که موجدان آن در قرن هجدهم مثل منتسکیو و مدیسن آن را درک می کردند، یک نظام پیچیده از مهارها و موازنه ها است که برای جلوگیری از انباشت قدرت و سوء استفاده از مقام طراحی شده است. این امر تنها با نوشتن فهرستی از حقوق حاصل نمی شود. بلکه با ساختن نظامی صورت می گیرد که در آن دولت نخواهد توانست آن حقوق را زیر پا بگذارد. گروههای مختلف را باید وارد این نظام کرد و به آنها قدرت بخشید، چه همان طور که مدیسن گفته است: «باید کاری کرد که جاه طلبی با جاه طلبی متقابل محدود شود».

هدف دیگر از ساختارها این بود که احساسات عمومی را مهار کند، و نه تنها یک دولت دموکراتیک بلکه یک دولت سنجیده و دقیق ایجاد کند. ساختار آفریقای جنوبی نمونه ای است از یک ساختار غیر معمول و تا اندازه ای غیر دموکراتیک. این ساختار قدرت گروههای اقلیت را تضمین می کند، هم اقلیتهای منطقه ای مثل قبیله ی زلوس و هم اقلیتهای متفرق مثل سفید پوستان. با این کار آفریقای جنوبی بخت موفقیت دموکراسی خود را، علی رغم فقر و فجایع اجتماعی تأسف بار، افزایش داده است.

متأسفانه امروز با طیف ارزشمندی از نهادهای غیر انتخابی، رأی غیر مستقیم، ترتیبات فدرالی، و مهارها و موازنه هایی که مشخصه ی بسیاری از ساختارهای غیر رسمی اروپا بود با شک و تردید برخورد می شود. آنچه می توان آن را "سندروم وایمار" (۳) نامید - چیزی که نام خود را از ساختار عالی آلمان بین دو جنگ جهانی می گیرد، ساختاری که در عین حال نتوانست از ظهور فاشیسم جلوگیری کند- باعث شده مردم ساختارها را تنها به چشم یک کاغذ بازی نگاه کنند که کار چندانی انجام نمی دهد. (گویه هر نظام سیاسی در آلمان به راحتی می توانست از شکست نظامی، انقلاب اجتماعی، «رکود بزرگ»، و تورم شدید به سلامت عبور کند). روالهایی را که مانع از دموکراسی مستقیم هستند روالهایی غیر معتبر می دانند که اظهار نظر مردم را محدود می کند. امروزه در گوشه و کنار جهان شکلهای مختلفی از همین بن مایه ی اکثریت گرا را می بینیم. اما مشکل چنین نظامهایی که در آن برنده می تواند همه چیز را از آن خود کند این است که در بیشتر کشورهای در حال دموکراتیزاسیون، برنده واقعاً همه چیز را از آن خود می کند.

البته فرهنگها متفاوتند و جوامع متفاوت نیازمند چارچوبهای متفاوتی برای حکومت هستند. این دفاعی از پذیرش کلی یک الگوی واحد برای دولت نیست، بلکه دفاعی است از یک برداشت متنوع تر از دموکراسی لیبرالی، دریافتی که بر هر دو کلمه ی این عبارت تأکید داشته باشد. دموکراسی اصیل نظامی است شکننده که نه تنها این دو نیرو را متعادل می کند، بلکه سایر نیروهایی را که توکویل آنها را «نهادهای واسطه» نامید هم متعادل می کند تا در نهایت یک نظام دقیق و عالی را به وجود آورد. درک این نظام مستلزم یک کار فکری است برای بازیابی سنت لیبرالی قانون سالار، سنتی اساسی هم در تجربه ی غرب و هم برای بسط حکومت خوب در سراسر جهان.

این بازیابی در صورتی که آن را در فکر خود به آنچه در کشورهای دوردست می گذرد محدود کنیم ناقص خواهد بود، کشورهایی که نابسامان، فقیر، و کاملاً متفاوت از غرب ثروتمند و دموکراتیک هستند. دموکراسی چیزی است که همچنان در همه جا ادامه دارد. کشمکش میان دموکراسی و لیبرالیسم کشمکشی است که در گذشته ی خود غرب به اوج رسید. این کشمکش در شکلی کاملاً متفاوت هنوز هم در جهان غرب وجود دارد و در حال گسترش است. این کشمکش خصوصاً در یک کشور بیش از همه غالب است: ایالات متحده ی آمریکا.

یادداشتها:

- (۱) : البته آمریکا چیزهای زیادی هم بدست می آورد که مهمترین آن تسلط بر منبع انرژی جهان است. (مترجم)
- (۲) : در کشورهای خلیج [فارس] چند استثنا در این مورد وجود دارد از جمله دبی، بحرین و حتی عربستان سعودی.
- (۳) : جمهوری آلمان بین دو جنگ جهانی اول و دوم . (مترجم)

مطالب مرتبط:

- دموکراسی؛ جهان گسترده ی اسلام و خاورمیانه (۱) (فرید ذکریا / برگردان : امیرحسین نوروزی)
- دموکراسی؛ جهان گسترده ی اسلام و خاورمیانه (۲) (فرید ذکریا / برگردان : امیرحسین نوروزی)
- دموکراسی؛ جهان گسترده ی اسلام و خاورمیانه (۳) (فرید ذکریا / برگردان : امیرحسین نوروزی)
- عصر دموکراتیک و فرایند دموکراتیزاسیون جهان (فرید ذکریا / برگردان : امیرحسین نوروزی)
- آینده ی صلح و آزادی در جهان (نیوزویک اینترنشنال / فرید ذکریا)

استفاده از مطالب لیبرال دمکرات با درج "ماخذ" و نیز ذکر نام نویسنده یا مترجم آزاد است.